۱۵ آذر ۱۳۹۷ ـ شماره: ۱۰۶

# مقاله ها

پایگاه اطّلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

# پرچم‌های هدایت؛

پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس
بازگشت به اسلام (۳)

نویسنده مقاله:
محمّد امیر خلیلی

**توجّه:** دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

پایگاه اطّلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم




## پرچم‌های هدایت

### پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس بازگشت به اسلام (۳)

محمّد امیر خلیلی

در مقاله‌ی قبل، به نقدهایی درباره‌ی سازماندهی، اهداف و روش‌های تبلیغی نهضت بازگشت به اسلام و نیز منشورات و تألیفات حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی پاسخ دادیم و به توفیق و تیسیر الهی، باری دیگر دروغ‌پردازی‌های بی‌محابا و القائات سخیف و ناشیانه‌ی دشمنان این نهضت اسلامی را برملا نمودیم؛ رفتارهای غیر علمی و ناشایستی که بیش از هر چیز حاکی از بی‌اخلاقی، بی‌تقوایی و البته درماندگی آنان است.

منتقد از اینجا به بعد، به متن کتاب شریف «بازگشت به اسلام» می‌پردازد و ما نیز طبق روشی که تا کنون داشته‌ایم، پس از بیان اجمالی نقدها، به پاسخ آن خواهیم پرداخت؛ والله المستعان علی ما تصفون.

### ۵) شناخت و معیار شناخت

*** نقد:**

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی در تعریف شناخت می‌فرماید: «منظور از شناخت، تمییز یک چیز از چیز دیگر است، مانند تمییز خوب از بد، یا حق از باطل، یا صحیح از غلط و این هنگامی ممکن است که

معیاری برای تمییز وجود داشته باشد».[۱] به زعم منتقد، این تعریف دارای اشکالات عمده‌ای است که آن‌ها را در دو محور بیان کرده است:

### محور اول)

أ) مشخّص نیست که منظور از «شناخت»، علم است یا معرفت! در حالی که اهل لغت، تفاوت‌هایی میان این دو ذکر کرده‌اند؛ مانند آنکه معرفت را اخص از علم دانسته‌اند یا ضدّ معرفت را انکار و ضدّ علم را جهل انگاشته‌اند. وانگهی علم به حضوری و حصولی و معرفت به فطری و اکتسابی دسته‌بندی می‌شود. معلوم نیست منظور از «شناخت» کدام یک از این موارد است؟

ب) طبق روایات متعدّد،[۲] معرفت فطری تنها موهبتی از جانب خداوند است و هیچ نیازی به معیار و ابزار ندارد. همچنانکه علم حضوری نیز نور و موهبتی از جانب خداوند دانسته شده و دست بشر از دریافت آن کوتاه است.[۳] بنا بر این اطلاق تعیین معیار برای شناخت صحیح نبوده و صرفاً درباره‌ی معرفت اکتسابی و علم حصولی موضوعیت پیدا می‌کند.

### محور دوم)

تمییز یک چیز از چیز دیگر «نتیجه‌ی شناخت» است نه «تعریف شناخت» و با این وصف، تعریف منصور هاشمی خراسانی از شناخت، تعریف به احکام و عوارض[۴] است نه تعریف به ذاتیات![۵] وی در ادامه می‌گوید: «روشن است که بدون معیار، قضاوت ممکن نیست و اگر فرضاً ممکن باشد نیز هر کسی به گونه‌ای قضاوت خواهد کرد و این خود نهایتاً قضاوت را ناممکن خواهد ساخت؛ زیرا بدون معیار، نمی‌توان تشخیص داد که کدام قضاوت درست و کدام یک نادرست است»[۶] بالأخره معلوم نشد که آیا منصور هاشمی خراسانی به دنبال معرّفی معیاری برای شناخت است یا معیاری برای تمییز اضداد!

### * پاسخ:

### پاسخ محور اول:

أ) چنانکه پیداست، منتقد سعی کرده است گفتار روشن، ساده و بی‌تکلّف علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی درباره‌ی شناخت را که برای عامّه‌ی مردم قابل فهم است، از طریق بازی با الفاظ و اصطلاحات، به چالش بکشد. بر خلاف ادّعای این منتقد عیب‌جو، منظور علامه حفظه الله تعالی در اینجا کاملاً واضح است؛

---

۱ . بازگشت به اسلام، ص۱۷

۲ . نگاه کنید به: شیخ صدوق، التوحید، ص۴۱۴ و ۴۱۶؛ الکافی، ج۱، ص ۱۶۳ و۱۶۴؛ برقی، المحاسن؛ ج۱، ص۲۷۷

۳ . نگاه کنید به: مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص۳۲۶؛ جعفر بن محمد علیه السلام، مصباح الشریعة، ص۱۶ و المحاسن، ج۱، ص۲۰۰

٤ . تعریف رسمی یا تعریف به رسم در علم منطق

٥ . تعریف حدّی یا تعریف به حد در علم منطق

٦ . بازگشت به اسلام، ص۱۷

چراکه صریحاً و با دقّت نظر ویژه‌ای فرموده است: «**منظور از شناخت**، تمییز یک چیز از چیز دیگر است» و این یعنی صرف نظر از اینکه شناخت در اصطلاح آقایان چه معانی رنگارنگی دارد، آنچه در اینجا ملحوظ و مورد نظر است، تمییز یک چیز از چیز دیگر است و لا غیر. لذا لفاظی‌ها و دسته‌بندی‌های منتقد، تلاشی بیهوده، تکلّف‌آمیز و غیر ضروری است. فارغ از این نکته، علم و معرفت هر چند در نظر «اهل لغت» دو چیز انگاشته شده باشند، به یک اصل و حقیقت باز می‌گردند و آن همانا ادراک یک چیز است که جز با ادراک ماهیّت و وجه تمایز آن از چیزهای دیگر ممکن نیست. بنابراین، می‌توان گفت که «شناخت» در گفتمان علامه حفظه الله تعالی، اعمّ از علم و معرفت و به معنای ادراک ویژگی یک چیز است که آن چیز را در ذهن از چیزهای دیگر جدا می‌کند.

ب) چه کسی گفته است که در علم حضوری و معرفت فطری، معیار و ابزاری وجود ندارد؟! اینکه آن دو موهبتی از جانب خداوند هستند، به این معنا نیست که بدون معیار و ابزار هستند؛ چراکه معیار و ابزار هم موهبتی از جانب خداوند است. حقیقت آن است که هیچ علم و معرفتی جز علم و معرفت خداوند، بدون معیار و ابزار نیست. معیار و ابزار در همه‌ی علوم و معارف، عقل است و بدون عقل، علم حضوری و معرفت فطری هم وجود ندارد. مراد روایات از اینکه علم و معرفت مطلقاً از جانب خداوند است و انسان در آن نقشی ندارد، این است که تنها خداوند آن را افاضه می‌کند؛ چنانکه علامه حفظه الله تعالی خود به زیبایی فرموده است: ﴿الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللّهُ فِي قَلْبِ مَن يَشاءُ لِيُرِيَهُ فِيهِ ما يَكُونُ وَ لَو أَنَّ النّاسَ أَجْهَدُوا أَنْفُسَهُمْ وَ رَكِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عَلىٰ أَن يَعْلَمُوا مِمّا يَكُونُ شَيْئاً لا يَعْلَمُونَهُ حَتّىٰ يُعَلِّمَهُمُ اللّهُ﴾؛ «علم نوری است که خداوند در دل هر کسی که می‌خواهد می‌اندازدش تا در آن چیزی که هست را نشانش دهد و اگر مردم خودشان را به سختی بیندازند و برخی‌شان از برخی دیگر بالا روند تا به چیزی از آنچه هست علم پیدا کنند، به آن علم پیدا نمی‌کنند تا اینکه خداوند به آنان تعلیم دهد»،[1] ولی قابلیّت آن چیزی است که انسان باید داشته باشد یا در خود ایجاد کند، وگرنه جبر لازم می‌آید و قابلیّت یعنی معیار و ابزار مناسب. با این حال، فرض می‌کنیم که علم حضوری و معرفت فطری، بدون معیار و ابزار هستند؛ این خود قرینه‌ای بر آن است که مراد علامه حفظه الله تعالی در کتاب، علم حصولی و معرفت اکتسابی است. به عبارت دیگر، وقتی ایشان منظور خود از شناخت را تمییز اشیاء و فرق نهادن میان آن‌ها می‌شمارد که در علم حصولی و معرفت اکتسابی مصداق دارد، واضح است که به علم حصولی و معرفت اکتسابی نظر دارد، نه به علم حضوری و معرفت فطری. به بیان اصولی، گفتار ایشان منصرف به علم حصولی و معرفت اکتسابی است و با این وصف، اعتراض به اطلاق گفتار ایشان وارد نیست.[2] جالب است

---

۱ . گفتارها، کد ۳۵.

۲ . نگاه کنید به: مظفّر، ۱۳۶۸، ص۱۸۹؛ همچنانکه کثیری از علمای علم اصول معتقدند انصراف، مانع از تمسّک به اطلاق کلام می‌شود، ولو سایر مقدّمات حکمت در کلام وجود داشته باشد. برای این منظور، نگاه کنید به: مغنیه، محمد جواد، علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید، ص۱۹۸؛ فاضل لنکرانی، محمد، کفایة الاصول، ج۳، ص۵۵۲-۵۴۸؛ خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، ج۵، ص۳۶۹-۳۶۴؛ طباطبایی قمی، تقی، آراؤنا فی اصول الفقه، ج۱، ص (۳۹۶-۳۹۴) و...

که خود منتقد در ادامه دچار تناقض شده و اعتراف کرده است: «چنانچه منصور بخواهد درباره تعیین معیار برای شناخت سخن بگوید، صرفاً می‌تواند درباره معرفت اکتسابی و علم حصولی صحبت کند»[۱] و این اعتراف ضمنی به انصراف منطقی کلام علامه به معرفت اکتسابی و علم حصولی است.

**پاسخ به محور دوم:**

همان طور که شارح محترم کتاب شریف بازگشت به اسلام اشاره کرده است: «شناخت مربوط به عالم اضداد است؛ یعنی عالمی که چیزهای متضاد در آن وجود دارد و به معنای فرق نهادن میان چیزهاست».[۲] این از آن روست که بر خلاف توهّم منتقد، «شناخت» و «تمییز» در مقام مصداق و در عالم واقع یک فعل واحد است و یک ما بإزاء مشخّص دارد و آن حصول آگاهی از ویژگی‌های اشیاء و تبعاً حصول آگاهی از ویژگی‌های اضداد است. به بیان منطقی، شناخت یک چیز، به معنای شناخت نوع، جنس و فصل آن یا شناخت عرض عامّ و عرض خاصّ آن است که آن را از چیزهای دیگر متمایز می‌کند. بنابراین، عملاً تفاوتی میان «شناخت» و «تمییز» وجود ندارد و معرّفی معیار شناخت، در واقع معرّفی معیاری برای تمییز اضداد است؛ همچنانکه وقتی کسی حق را شناخت، در واقع باطل را نیز شناخته و میان آن دو تمییز داده است یا وقتی کسی امام مهدی علیه السلام را شناخت، در واقع غیر او را نیز شناخته و میان آن دو تمییز داده است. آری، ممکن است در مقام انتزاع و اعتبار فلسفی، «شناخت» و «تمییز» دو مرحله‌ی مجزّا و متوالی به شمار آیند و لازم و ملزوم یکدیگر باشند، اما روشن است که کتاب شریف «بازگشت به اسلام» یک کتاب فلسفی نیست و از لفّاظی‌های اعتباری و فلسفه‌بافی‌های انتزاعی پیروی نمی‌کند، بلکه کتابی عقلایی و عاری از تکلّف و تفلسف است که برای همه‌ی مسلمانان نوشته شده است و از همین رو، همه‌ی مسلمانان می‌توانند به آن مراجعه نمایند و سخنان شیوا و معقول آن را فهم کنند؛ بر خلاف آثار و تألیفات مشکل‌گویان متوهّمی که گاهی خودشان هم نمی‌فهمند چه می‌گویند، چه رسد به عامّه‌ی مردم!

*** نقد:**

در نگاه حضرت علامه <تنها چیزی که می‌تواند معیار شناخت انسان باشد، «عقل» است؛ چراکه عقل، تنها ابزار شناخت آدمی است و قوّه‌ی مدرکه‌ای جز آن در نفس او وجود ندارد>.[۳] به گفته‌ی منتقد، اگر منظور، بیان معیاری برای «شناخت» است بی‌تردید عقل از درک تمامی حوزه‌های شناختی عاجز است و نمی‌تواند معیاری فراگیر برای همه‌ی آن‌ها باشد. این امر در حوزه‌ی شناخت دین ملموس‌تر است؛

---

۱ . عین عبارات منتقد
۲ . شرح‌ها، شرح فارسی کتاب بازگشت به اسلام، درس دوم
۳ . بازگشت به اسلام، ص۲۱

همچنانکه در روایتی از امام سجاد علیه السلام به این موضوع اشاره شده است.[۱] منتقد به برخی حوزه‌های شناختی که عقل از ورود به آن ناتوان است، اشاره می‌کند:

۱ . اصول و فروع اعتقادی: قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام (ثقلین)، تنها معیار شناخت در حوزه‌ی باورهای دینی هستند و نقش عقل، دریافت و تطبیق معیارهای نقلی با مصادیق آن است.

۲ . فضایل و رذایل اخلاق: «معیار شناخت مسائل مربوط به اخلاق و ارزش‌های انسانی در جوامع بشری، بر اساس معیارهایی است که در عرف انسانی تعریف شده و ... معیار شناخت هر کدام از ارزش‌ها و خُلقیات، عملکرد انسان بوده و تطبیق این معیارها با عملکرد انسان و نتیجه‌گیری از آن، بر عهده‌ی عقل است».[۲] چنانچه امیر مؤمنان درباره‌ی برخی از فضایل اخلاقی و ارزش‌های انسانی به معیارهای متفاوتی اشاره کرده و فرموده است: «ارزش هر کس به اندازه‌ی همّت اوست و صداقت هر کس به اندازه‌ی مردانگی اوست و شجاعت هر کس به اندازه‌ی عزّت نفس اوست و عفّت هر کس به اندازه‌ی غیرت اوست»[۳].

۳ . معیار شناخت محسوسات: تنها معیار در این گونه امور، استقراء و آزمایش است. البته این نوع از شناخت، ناقص است و نمی‌توان آن را به عنوان شناختی تام در نظر گرفت. اما ارتباط عقل با این امور، صرفاً فهم معیار حس (استقراء و آزمایش) است و هیچ گاه به عنوان معیاری مستقل برای امور حسّی در نظر گرفته نمی‌شود.

۴ . معیار شناخت در امور عقلی: «تنها معیار در شناخت عقلی، قیاس عقلی است که می‌توان از طریق مقایسه شناخت خود با سایر شناخت‌ها، پی به صحت آن شناخت برد. البته با توجّه به انواع قیاس‌های منطقی، قیاس برهانی تنها قیاسی است که توانایی معیار بودن شناخت عقلی را [دارد]»[۴] لذا آنچه در امور عقلی معیار شناخت است، قیاس برهانی است نه عقل!

*** پاسخ:**

در پاسخ به شبهات منتقد باید به نکات زیر توجّه نمود:

۱ .

أ) مراد حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی از اینکه عقل معیار شناخت است این نیست که عقل همه چیز را به گونه‌ی مستقیم و مستقل می‌شناسد و از ابزار شرع استفاده نمی‌کند؛ چنانکه یکی از شاگردان ایشان

---

۱ . از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا دین خداوند عزّ و جلّ با عقل‌های ناقص و آراء باطل و قیاس‌های فاسد و جز با تسلیم به دست نمی‌آید... و هر کس به قیاس و رأی عمل کند هلاک می‌شود...» (صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۲۴)

۲ . عین عبارات منتقد

۳ . آمدی، غرر الحکم، ص۴۴۸

٤ . عین عبارات منتقد

نقل کرده است: «شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: عقل بازگشت‌گاه معرفت است و هر معرفتی که به عقل باز نمی‌گردد، جهلی بر روی جهلی دیگر است! گفتم: نزد ما کسانی هستند که از عقل بیزاری می‌جویند! فرمود: و آیا از عقل جز دیوانه بیزاری می‌جوید؟! گفتم: آن‌ها می‌گویند که بازگشت‌گاه معرفت، کتاب و سنّت است! فرمود: و آیا کتاب و سنّت جز با عقل شناخته می‌شوند؟! عقل ریشه‌ی معرفت و کتاب و سنّت ساقه‌ی آن و خلفاء در زمین شاخه‌های آن هستند؛ پس هر کس عقل را وانهد، ریشه‌ی معرفت را بریده و هر کس کتاب و سنّت را وانهد، ساقه‌ی آن را بریده و هر کس خلفاء در زمین را وانهد، شاخه‌های آن را بریده است و همگی از حاصل و میوه‌ی آن محروم هستند!»[1] و در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان نیز آمده است: «در نظر علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، شناخت یقینی از احکام خداوند تنها با رجوع عقل به کتاب خداوند و سنّت پیامبرش بر کنار از موانع شناخت مانند جهل، تقلید، اهواء نفسانی، دنیاگرایی، تعصّب، تکبّر و خرافه‌گرایی ممکن است؛ چراکه عقل معیار و ابزار شناخت است، ولی در مَثَل مانند کارخانه‌ای است که برای تولید، به سالم بودن دستگاه خود از یک سو و موادّ اولیّه‌ی مناسب از سوی دیگر نیازمند است تا به وسیله‌ی دستگاه سالم خود از موادّ اولیّه‌ی مناسب محصول مورد نیاز را استخراج کند. در این مثل، سالم بودن دستگاهِ عقل به معنای بر کنار بودن آن از موانع شناخت است و موادّ اولیّه‌ی مناسب برای آن، کتاب خداوند و سنّت پیامبر اوست که هرگاه با دستگاه سالمِ عقل مورد تجزیه و ترکیب قرار گیرند، شناخت مورد نیاز حاصل می‌شود.»[2]

ب) حضرت علامه حفظه الله تعالی در کتاب بازگشت به اسلام، پیشاپیش به توهّم منتقد عیب‌جو پاسخ داده و فرموده است: «کسانی که عقل را حجّت نمی‌دانند، به محدود بودن ادراکات آن نظر دارند و می‌پندارند که با این وصف، نمی‌تواند معیار شناخت باشد، در حالی که محدود بودن ادراکات عقل، به معنای غلط بودن آن‌ها نیست و مانع از حجّیت آن نمی‌شود؛ بل به معنای کمتر بودن آن‌ها در مقایسه با ادراکات الهی است که مقتضای مخلوق بودن عقل و محدودیّت ذاتی مخلوق است. بنابراین، عقل همه چیز را نمی‌داند، ولی هر چیزی که می‌داند صحیح دانسته می‌شود و همین برای حجّت بودن آن کافی است ... شناخت کامل تنها از آن خداوند است و هیچ کس جز او نمی‌تواند شناخت کاملی داشته باشد و از این رو، شرعی که فرو فرستاده، کامل است، ولی کامل بودن شرع مستلزم تعارض آن با عقل نیست؛ زیرا شرع در اموری که عقل درباره‌ی آن‌ها ناطق است، سخنی بر خلاف سخن عقل نمی‌گوید و در اموری که عقل درباره‌ی آن‌ها ساکت است، سخنی که می‌گوید بر خلاف سخن عقل نیست؛ چراکه عقل درباره‌ی آن‌ها سخنی نمی‌گوید تا سخن شرع بر خلاف آن باشد؛ مانند اوصاف جزئی بهشت و دوزخ که ماهیّتی غیبی دارند و تبعاً عقل درباره‌ی آن‌ها ساکت است، ولی شرع درباره‌ی آن‌ها سخن می‌گوید و با این وصف، سخنش بر خلاف سخن عقل شمرده نمی‌شود و مانند چند و چون اعمال عبادی

---

۱ . گفتارها، کد ۲۵.
۲ . پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۱۸۷.

که ماهیّتی اعتباری دارند و تبعاً عقل درباره‌ی آن‌ها ساکت است، ولی شرع درباره‌ی آن‌ها سخن می‌گوید و با این وصف، سخنش بر خلاف سخن عقل شمرده نمی‌شود؛ خصوصاً با توجّه به اینکه عقل، حجّیت شرع را درک می‌کند و با این وصف، اعتبارات عملی و اخبار قطعی آن از وقایع ممکن را می‌پذیرد.»[۱]

ج) اثبات عقل به عنوان معیار شناخت به معنای نفی شرع به عنوان معیار شناخت نیست؛ چراکه «عقل حجّیت شرع را اثبات می‌کند و از این رو، هنگامی که معیار شناخت شمرده می‌شود، طبیعتاً شرع را در بر می‌گیرد و با این وصف، نام بردن از شرع در کنار آن به عنوان معیار شناخت، ضروری نیست و تنها نام بردن از خاص در کنار عام یا لازم در کنار ملزوم برای تأکید است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾[۲]؛ <یا می‌پنداری که بیشتر آنان گوش می‌سپارند یا عقل را به کار می‌برند؟! آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه آنان گمراه‌ترند>».[۳]

د) روایتی که از امام علی بن حسین علیه السلام نقل شده است، دلالتی بر عدم حجّیت عقل به عنوان معیار شناخت ندارد، بلکه از یک سو، در مقام نفی دخالت آراء شخصی و قیاس‌های فاسد در دین است[۴] و از سوی دیگر، در مقام منع از عوامل شومی است که عقل سلیم را بیمار می‌کند و موجب می‌شود عقل کارکرد صحیح و هدایتگرانه‌ی خود را از دست بدهد؛ تا جایی که فرد دچار توهّمی از عقلانیت می‌شود و چه بسا با آن به معارضه‌ی دین می‌رود. این همان چیزی است که امام نامش را «العقول الناقصة» گذاشته است.[۵] به علاوه نباید فراموش کرد که عقل و شرع، هر دو از یک مبدأ جوشیده‌اند؛ یکی تکوین و دیگری تشریع خداوند حکیم است و از این رو، امکان ندارد منافاتی با هم داشته باشند.[۶] همچنانکه خداوند متعال به موازات توجّه به شرع، بدترین جنبندگان[۷] و افراد پلید[۸] را کسانی دانسته است که تعقّل نمی‌کنند و حتّی مشکل کسانی که نماز را به بازیچه می‌گیرند[۹] یا کافرانی که بر خدا دروغ می‌بندند[۱۰] یا کسانی که حرمت رسول خدا را نگاه نمی‌دارند[۱۱]

---

۱ . بازگشت به اسلام، ص۲۹
۲ . فرقان/ ۴۴
۳ . بازگشت به اسلام، ص۲۴
٤ . همچنانکه در ادامه‌ی روایت آمده است: «و من کان یعمل بالقیاس و الرأی هلک»؛ «هر کس با قیاس و رأی عمل کند هلاک می‌شود».
٥ . حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی از این عوامل شوم تحت عنوان «موانع شناخت» یاد کرده و مبحث بسیار مهم و شایان توجّهی را به آن اختصاص داده است. برای آگاهی بیشتر در این باره، به کتاب شریف بازگشت به اسلام، بخش یکم، ص۳۲ الی ۹۳ مراجعه فرمایید.
٦ . نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص۲۷ و ۲۸؛ پرسش و پاسخ ۲
۷ . انفال/ ۲۲
۸ . یونس/ ۱۰۰
۹ . مائده/ ۵۸
۱۰ . مائده/ ۱۰۳
۱۱ . حجرات/ ۴

عدم تعقّل می‌داند. ضمن آنکه طبق روایاتی از اهل بیت طاهرین، گماشتگان الهی حجت ظاهری و **عقل‌های مردم** حجّت باطنی هستند.[۱]

۲ . به راستی جای شگفتی و تأسّف است که این منتقد کم‌سواد، مانند یک اومانیست منحرف یا فیلسوف ملحد، معیار شناخت فضایل اخلاقی را امری نسبی و متّکی بر عرف انسانی یا عملکرد انسان می‌داند[۲] و حتّی جاهلانه می‌پندارد امیر مؤمنان در سخنی که از ایشان نقل شده، به معیارهایی نه لزوماً معقول، بلکه متناسب با رفتار انسان‌ها اشاره کرده است! در حالی که «انسان‌محوری، جنبشی در برابر خدامحوری است»[۳] و این منتقد پریشان‌گو باید مراقب باشد تا به قیمت نقد کتاب شریف «بازگشت به اسلام» از محدوده‌ی اسلام بیرون نرود و به ساحت پیشوایان اسلامی جسارت نکند! روشن است که معیار شناخت فضایل و رذایل اخلاقی، عقل و تبعاً شرع است؛ همچنانکه حضرت علامه این موضوع را تبیین فرموده و مبنای حسن و قبح چیزها را امر و نهی خداوند می‌داند؛ جز آنکه امر و نهی خداوند گاهی تشریعی است که در شرع تجلّی یافته و گاهی تکوینی است که در عقل تجلّی یافته است.[۴] همچنین معیارهای بیان شده در سخنان مروی از حضرت امیر، کاملاً معقول و متناسب با مذاق شرع است و بر خلاف ادّعای گستاخانه‌ی منتقد از اعمال انسان‌ها انتزاع نشده است!

۳ . منتقد که مدّعی فلسفه‌دانی هم هست، دچار خلط فاحش و خبط آشکاری شده است؛ زیرا استقراء و آزمایش را معیارهای شناخت محسوسات می‌شمارد، در حالی که این‌ها طرق یا روش‌هایی برای دریافت و گردآوری داده‌های حسّی و تجربی هستند؛ همچنانکه به استقراء، «روش استقرایی» یا «روش استدلال جزء به کل»[۵] می‌گویند. بلا تردید میان «معیار» و «روش» تفاوت واضحی وجود دارد! از این گذشته، عقل به عنوان مُدرِک کلّیات، اگرچه جزئیات را مستقیماً و بلا واسطه درک نمی‌کند، اما با واسطه‌ی حواس، جزئیات را نیز درک می‌کند؛ لذا تردیدی نیست که مدرک کلّیات و جزئیات، قوّه‌ی عاقله است.[۶] از اینجا دانسته می‌شود که حس ابزاری در اختیار عقل است. به همین خاطر از قدیم الأیّام گفته‌اند «مَن فَقَدَ حسّاً فَقَدْ فَقَدَ علماً».[۷]

---

۱ . از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که به هشام فرمود: «ای هشام خداوند بر مردم دو حجت دارد. حجت ظاهری و حجت باطنی، حجت ظاهری همان رسولان و انبیا و ائمه (علیهم السلام) می‌باشند و اما حجت باطنی عقل‌های مردم است» (کافي، جلد۱، ص۱۹)؛ همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «حجّت خدا بر بندگان، پیامبر است و حجّت بین بندگان و بین خدا عقل است» (کافی، ج۱، ص۲۵).

۲ . در جهان بینی فلسفی و اخلاقی انسان‌محوران، تأکید ویژه‌ای بر روی ارزش و عاملیت انسان‌ها وجود دارد؛ تا جایی که نظام اخلاقی اومانیستی، نظامی متّکی بر الگوهای رفتاری و شئون انسانی است و به عبارت دیگر، انسان سرچشمه‌ی تمام ارزش‌ها شمرده می‌شود. برای مطالعه‌ی بیشتر، نگاه کنید به: «انسان محوری اومانیستی در بوته نقد»، محسن آلوستانی مفرد، روزنامه رسالت، شماره ۵۹۴۹، ۸۵/۶/۷، ص۱۷ (اندیشه غرب)

۳ . بازگشت به اسلام، ص۱۹

٤ . نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص۳۱

٥ . inductive approaches

٦ . مظفّر، المنطق، ص۳۶۶

۷ . اساس الاقتباس، ص۳۷۵؛ یعنی هر کس حسّی را از دست بدهد، علمی را از دست داده است.

به علاوه، عقل نه تنها جزئیات را مع الواسطه ادراک می‌کند، بلکه به تحلیل و استنتاج داده‌های حسّی و تجربی نیز می‌پردازد و سره را از ناسره تمییز می‌دهد؛ همچنانکه بنا بر روایتی، هشام بن حکم در مناظره‌ی خود با عمرو بن عبید، عقل را امام و پیشوای جوارح بدن و حاکم بر حواس دانست و امام صادق علیه السلام آن را تقریر نمود و فرمود: «به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.»[۱]

۴ . سخنان منتقد در این بخش به شکل مضحکی، مضطرب و متناقض است! او از یک طرف، معیار شناخت در امور عقلی را قیاس منطقی برهانی می‌شمارد و از طرف دیگر، درباره‌ی قیاس برهانی می‌گوید: «می‌توان از طریق مقایسه شناخت خود با سایر شناخت‌ها، پی به صحت آن شناخت برد.» در حالی که اصاغر طلبه و افراد نوپایی که به تازگی الفبای منطق و اصول را فرا گرفته‌اند، به وضوح می‌دانند که «قیاس منطقی» ربطی به مقایسه ندارد (!) و این خلطی مفتضحانه میان قیاس مصطلح منطقی با قیاس فقهی است.

اما اینکه منتقد بیان می‌کند معیار در امور عقلی، قیاس عقلی است و نه خود عقل، تکلّفی مضحک و لفّاظی آشکار است، بلکه به أکل از قفا شبیه‌تر است! زیرا این عقل است که متکفّل اقامه‌ی برهان و ضامن عدم انحراف و اصابه‌ی آن به حق است و قیاس از خود چیزی ندارد تا معیار شناخت باشد. قیاس در مَثَل، مانند یک کالبد و عقل، همچون روح و جان است. لذا سخن منتقد به لحاظ علمی بسیار سخیف است و به تلاشی نافرجام به منظور اشکال‌تراشی از واضح‌ترین و صحیح‌ترین سخنان حضرت علامه می‌ماند.

*** نقد:**

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: «شرع برای آنکه بتواند حجّیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجّیت خودش اثبات شود؛ چراکه حجّیت آن از حجّیت عقل روشن‌تر نیست، در حالی که برای اثبات حجّیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات حجّیت آن با خودش نیز بی‌معناست.»[۲] منتقد به منظور ردّ سخن ایشان، به چند نکته اشاره می‌کند:

اوّلاً: حجّیت شرع با عقل اثبات نمی‌شود، بلکه عقل در مواجهه با شرع، سخن خداوند را می‌فهمد و اعلام می‌کند؛ یعنی عقل به مثابه‌ی کلید عمل می‌کند و صرفاً از اراده‌ی تشریعی الهی پرده بر می‌دارد.

ثانیاً: منصور هاشمی خراسانی بین ابزار شناخت و معیار شناخت خلط کرده و از این خلط باطل، نتیجه‌ی باطلی گرفته است. به عنوان مثال، ترازو ابزار اندازه‌گیری و سنگ ترازو معیار آن است، منتها هیچ یک بدون دیگری به درستی کار نمی‌کند. حال اگر دلیل عقلی (ابزار)، مفید علم یا طمأنینه بود و شارع مقدّس هم اعتبار آن را امضا کرد (معیار)، در این صورت شناخت ایجاد شده حجّت است.

---

۱ . اصول کافی، ج۱، کتاب الحجه، باب اول، حدیث سوم.
۲ . همان

ثالثاً: پذیرش سخن منصور هاشمی خراسانی مستلزم دور است؛ زیرا در این صورت اثبات حجّیت شرع با عقل و اثبات حجّیت عقل با شرع خواهد بود که امری باطل و غیر قابل قبول است.

*** پاسخ:**

اوّلاً: منتقد طبق عادت ناروا و ناشایست خویش، به منظور ردّ سخن علامه، دچار گزافه‌گویی و تکلّف فراوان شده است؛ زیرا این موضوع کاملاً مشهودی است که حجّیت شرع به وسیله‌ی عقل دانسته می‌شود؛ خصوصاً با توجّه به اینکه ابزار دیگری برای علم به حجّیت شرع در نفس آدمی وجود ندارد. اثبات حجّیت شرع توسّط خودش نیز مصداق دور است. وانگهی طبق فرموده‌ی حضرت علامه «حجّیت، خود یک مقوله‌ی عقلی است و معنایی جز کاشفیّت از واقع برای عقل ندارد»[۱] و به تعبیر دقیق و عالمانه‌ی استاد شیخ صالح سبزواری «حجّیت به معنای معقولیّت است».[۲] لذا تردیدی نیست که اثبات حجّیت شرع، تنها توسّط عقل ممکن است. اما اینکه عقل فقط کاشف و کلید است، چیزی جز تکرار سخن علامه نیست و اتّفاقاً اثبات حجّیت شرع توسّط عقل را تأیید می‌کند؛ خصوصاً با توجّه به اینکه بحث در **اثبات** حجّیت شرع است نه **ثبوت** آن!

ثانیاً: خلطی در کار نیست، بلکه مشکل از ناحیه‌ی کج‌فهمی و کم‌دقّتی منتقد است؛ زیرا عقل هم معیار شناخت است و هم ابزار شناخت! به عبارت دیگر، هم ترازو و هم سنگ محک در فرایند شناخت، عقل است؛ زیرا پیش از عقل چیز دیگری وجود ندارد تا بتواند معیار یا ابزار شناخت باشد و این «ناشی از تقدّم ادراک کننده بر ادراک شونده است که یک تقدّم قهری و طبیعی است» و البته تقدّم حقیقی محسوب نمی‌شود. لذا هر کس عقل را ابزار شناخت و شرع را معیار شناخت می‌داند، از این نکته‌ی بسیار مهم غافل است که اساساً شرع در بطن عقل قرار دارد و توسّط همو اثبات می‌شود، لذا نمی‌تواند معیاری در عرض آن باشد، بلکه این دو در طول یکدیگر قرار دارند.[۳]

ثالثاً: دوری هم در کار نیست؛ زیرا در نگاه حضرت علامه حجّیت شرع به وسیله‌ی عقل دانسته می‌شود، اما حجّیت عقل به وسیله‌ی شرع دانسته نمی‌شود، بلکه حجّیت عقل امری بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد.[۴] آری، شرع به سوی عقل ارشاد فرموده است، لکن ارشاد شرع جنبه‌ی پسینی دارد، نه پیشینی؛ همچنانکه تنها عاقلان را مخاطب قرار داده است و این خود نشان می‌دهد که شرع بدون عقل شناخته نمی‌شود و جز برای عاقلان کارایی ندارد.[۵]

---

۱ . بازگشت به اسلام، ص۲۳

۲ . شرح‌ها، شرح فارسی کتاب بازگشت به اسلام، درس ششم

۳ . نگاه کنید به: شرح‌ها، شرح فارسی کتاب بازگشت به اسلام، درس نهم

٤ . نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، مبحث بداهت عقل، ص۲۳ و ۲۴؛ عجیب است که این فرد با وجود داعیه‌ی نقد کتاب شریف بازگشت به اسلام، روشن‌ترین مباحث مقدّماتی این کتاب را ندیده و از آن بی‌اطّلاع است. شاید هم تجاهل می‌کند؛ الله تعالی أعلم!

۵ . نگاه کنید به: همان، ص۲۲

*** نقد:**

۱ . منصور هاشمی خراسانی «ادراکات عقلی را برای تشخیص حجّت [و فرستاده‌ی] الهی شرط کافی فرض کرده و مردم را در این خصوص از تمسّک به نقل بی‌نیاز می‌شمارد.»[۱]

۲ . چنانچه منصور هاشمی خراسانی خود را در ردیف حجج الهی یا نایب امام مهدی پنداشته باید برای این ادّعا معجزه ارائه کند و باز ادّعا می‌کند که حضرت علامه «معجزات و کرامات را اموری خرافی می‌پندارد».[۲]

۳ . منصور هاشمی مردم را موظّف به اطاعت از خود کرده است و «این در حالی است که بر اساس دستور قرآن کریم، تنها اطاعت از خدا و رسولان و صاحبان امر (ائمه معصومین) واجب بوده و در خصوص دیگران چنین دستوری وجود ندارد»[۳]

*** پاسخ:**

۱ . آنچه منتقد به این عالم فرزانه نسبت داده، صرفاً یک افترا و کذب محض است! هیچ معلوم نیست که این منتقد متوهّم بر چه اساسی چنین برداشت واهی و پرتی کرده و چنان نسبت نادرست و بی‌بنیادی را به ایشان داده است! این آقایان اگر تقوا ندارند، خوب است کمی دقّت داشته باشند و مانند کسی نباشند که معضل اصلی‌اش برای ورود به خانه، آن بود که در را پیدا نمی‌کرد! آری، در فرازی از پرسش و پاسخ مورد اشاره‌ی منتقد،[۴] ذکر شده است که مردم برای شناخت مصداق خراسانی موعود در روایات اسلامی، نباید در انتظار ادّعای او بنشینند؛ چراکه شناخت خراسانی موعود متوقّف بر ادّعای او نیست، بل متوقّف بر اجتماع نشانه‌هایی است که برای او **روایت** شده است، خواه او آن را ادّعا کند و خواه به دلایلی از ادّعای آن خودداری کند.[۵] حال، کجای این حرف به معنای شناخت فرستاده‌ی خدا با عقل بدون نیاز به نقل است؟! آیا منتقد کورباطن، چشم ظاهرش نیز نابیناست که ببیند اینجا بحث از تطبیق نشانه‌ها بر روایات توسّط مردم است؟! ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾.[۶]

۲ . بله، طبیعتاً هر کس ادّعای انتصاب از جانب خداوند دارد، باید آن را با بیّنه ثابت کند و این شامل خود منتقد هم می‌شود! لکن حضرت علامه چنین ادّعایی درباره‌ی خود ندارد.[۷] طبق دیدگاه حضرت علامه، دو

---

۱ . عین عبارات منتقد
۲ . همان
۳ . همان
٤ . منتقد به طرز عجیبی کد لینک را با کد پرسش اشتباه گرفته و در تمامی کتابش وقتی می‌خواهد به مطلبی از سایت حضرت علامه ارجاع بدهد آن را با ارقام نجومی یاد می‌کند! همچنانکه در اینجا به جای ارجاع به پرسش و پاسخ ۸۲ به پرسش و پاسخ ۵۶۰۶ ارجاع داده است!!
٥ . نگاه کنید به: پرسش‌ها و پاسخ‌ها، پرسش و پاسخ ۸۲
٦ . نحل/ ۱۰۵
۷ . این موضوع با صراحت و به کرّات در پایگاه ایشان اعلام شده است.

طریق شناخت حجّت خداوند بر روی زمین، معجزه و نص است[۱] و لذا افترای منتقد مبنی بر خرافه‌انگاری معجزه، هذیان است!

۳ . حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، بر خلاف بسیاری از آقایان، تقلید را جایز نمی‌داند و تبعاً به سوی پیروی بدون دلیل از خود نیز دعوت نمی‌کند، بلکه به سوی تحقیق و تعقّل و دلیل‌گرایی دعوت می‌کند و این در جای جای گفتمان وزین ایشان آشکار است، اما بنا به اعتراف جالب منتقد، باید پرسید کسانی که امروز تقلید از امثال خود را واجب می‌دانند یا مدّعی نیابت عامّه و ولایت مطلقه‌ی رسول الله هستند و ولی امر مسلمانان جهان خوانده می‌شوند، بر چه اساس اطاعت از خود را واجب می‌انگارند؟! آیا معجزه‌ای از آنان دیده شده یا نصّی برایشان صادر گردیده است؟!

در پایان این بخش باید اشاره کنیم که نسبت‌های غیر واقعی و مفتریات بی‌اساس این منتقد در جای جای سخنانش، چه ناشی از شتابزدگی و کم سوادی او و به عنوان یک منتقد باشد و چه ناشی از شیطنت و شرارتی عمدی برای اغوای مخاطب و ایجاد بدبینی در او، تنها حقّانیت و متانت گفتمان علامه منصور هاشمی خراسانی را آشکارتر می‌کند؛ همچنانکه گفته‌اند: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»! والحمد لله رب العالمین

ادامه دارد...

**دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:**

۱ . مقاله‌ی «پاسخ به اکاذیب برخی سایت‌های اینترنتی درباره‌ی کتاب بازگشت به اسلام»
۲ . مقاله‌ی «کَذَبَ الوَقّاتُون؛ پاسخی به دروغ‌پردازان وقّات و منحرف»
۳ . مقاله‌ی «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!»
۴ . مقاله‌ی «آشنایی با مدّعیان دروغین (۱)؛ روش‌شناسی»
۵ . مقاله‌ی «آشنایی با مدّعیان دروغین (۲)؛ بابیّت و بهائیّت»
۶ . مقاله‌ی «آشنایی با مدّعیان دروغین (۳)؛ میرزا غلام احمد قادیانی»
۷ . مقاله‌ی «آشنایی با مدّعیان دروغین (۴)؛ احمد الحسن بصری»
۸ . مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس بازگشت به اسلام (۱)»
۹ . مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس بازگشت به اسلام (۲)»




۱ . نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص۲۴۳؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها (فهرست)، عقاید، شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین، طریقه‌ی شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین (معجزه و نص)